



## حقوق بشر، لائسیسته و دین

محسن کدیور

آیین، ش ۴، مهرماه ۸۵



**چکیده:** آقای کدیور در این مقاله رابطه و نسبت حقوق بشر، لائسیسته و دین را بررسی کرده است. وی حقوق بشر را از مهم‌ترین، فراگیرترین و مطرح‌ترین مباحث هفتاد سال اخیر دانسته و معتقد شده است که در سه محور اساسی چالش بین دین و حقوق بشر یعنی برابری حقوقی انسان‌ها، آزادی‌های دینی و مذهبی و قابل نقد و گفت‌وگو بودن گزاره‌های دینی و کلیه احکام مرتبط با انسان، به نفع اندیشه حقوق بشر حل شده است. همچنین گفته است که در قرائت نواندیش از ادیان الهی - که در قرن اخیر به تدریج به قرائت غالب در میان پیروان مهم‌ترین ادیان الهی تبدیل شده است - هیچ یک از آن امور سه‌گانه ذاتی ادیان نبوده‌اند، بلکه از احکام متغیر و زمانمند دینی به شمار می‌روند. و در ادامه به مقایسه دو دیدگاه لائیک و دینی نسبت به مرجعیت برای حقوق بشر پرداخته و به برخی استدلال‌های طرفین اشاره کرده است.

۱. حقوق بشر از مهم‌ترین، فراگیرترین و مطرح‌ترین مباحث هفتاد سال اخیر جوامع انسانی بوده است، تا آنجا که رعایت ضوابط آن به کلیدی‌ترین محور سنجش سلامت، پیشرفت و توسعه یافتگی جوامع تبدیل شده و نقض آن موجه‌ترین عامل یا بهانه محکومیت رژیم ناقض به شمار می‌رود.

یکی از سؤالاتی که فراروی حقوق بشر قرار دارد، نسبت آن با دین و ارزش‌های مذهبی است. این پرسش در جوامعی که دین از مؤلفه‌های قوی هویت ملی و از شاخص‌های قدرتمند حیات اجتماعی به شمار می‌رود، از اهمیت و دشواری بیشتری برخوردار است. در

حوزه‌هایی که مواد حقوق بشر و تعالیم دین رو در روی هم قرار می‌گیرند و شهروندان، حکومت‌ها و قوانین این جوامع ناگزیر از انتخاب هستند، میدان، میدان زور آزمایی سنت دینی و عرف متجدد است. مطالعه موردی جوامع مختلف نشان از رواج حقوق بشر و تأویل و تفسیر و بازخوانی تعالیم دینی در پرتو حقوق بشر دارد.

مهم‌ترین محور چالش حقوق بشر با قرائت‌های سنتی از ادیان، برابری حقوق انسان‌هاست. اگر چه در بسیاری از ادیان، نابرابری در مقابل قانون و تبعیض نژادی به‌طور کامل نفی شده است، اما برابری حقوقی جنسیتی، دینی و مذهبی و گاه نفی بردگی به رسمیت شناخته نشده است، به این معنی که در موارد عدیده‌ای زنان از بسیاری از حقوقی که مردان از آن برخوردارند، بی‌بهره‌اند. اعتقاد به یک دین خاص یا یک مذهب خاص در میان مذاهب دین رسمی، پیروان آن دین یا آن مذهب را نسبت به پیروان دیگر ادیان یا به‌طور کلی ناباوران به دین و مذهب از حقوق و امتیازات بیشتری برخوردار می‌کند. حتی گاه عالمان دین و روحانیان دارای حقوق و امتیازاتی خاص و ویژه در حوزه سیاسی هستند. عدم نسخ احکام بردگی و تفاوت جدی حقوق بردگان با انسان‌های آزاد، از دیگر مظاهر عدم برابری حقوقی انسان‌هاست.

دومین محور چالش، آزادی‌های دینی و مذهبی است. در قرائت سنتی برخی ادیان، خروج از دین (ارتداد) مجازات سنگینی تا حد مرگ را در پی دارد؛ تبلیغ ادیان دیگر در میان پیروان دین رسمی با محدودیت‌های جدی مواجه است و تظاهر به ترک اعمال دینی یا فعل محرمانه مذهبی مجاز نیست.

سومین محور چالش، غیرقابل‌گفت‌وگو بودن و فراتر از نقد دانستن احکام و تعالیم دینی از سوی پیروان آن دین است، چنان که از نظر ایشان ضوابط و احکام دینی نیازی به توجیه عقلانی ندارند و پس از ایمان آوردن به اصول اعتقادی، باید احکام را نیز متعبدانه پذیرفت و در صورت تعارض با حقوق بشر که اموری خطا پذیرند، احکام و تعالیم دینی را که الهی و خطاناپذیرند، دارای تقدم ذاتی دانست.

در قرائتی نواندیش از ادیان الهی - که در قرن اخیر به تدریج به قرائت غالب در میان پیروان مهم‌ترین ادیان الهی تبدیل شده است - هر سه محور چالش به نفع حقوق بشر حل شده‌اند؛ به این معنا که از دیدگاه متفکران نواندیش دینی، هیچ یک از این امور سه‌گانه، ذاتی ادیان نبوده‌اند بلکه از احکام متغیر و زمانمند دینی به شمار می‌روند. براین اساس یکایک

انسان‌ها بدون هیچ‌گونه تبعیض دینی، جنسی، نژادی، اعتقادی و... از حقوق یکسان و برابر برخوردارند و برای هیچ صنف و قشری هیچ حق ویژه و امتیاز حقوقی وجود ندارد. ثانیاً همه مردم در انتخاب دین، عقیده و مذهب آزادند. این حق، به حقی ابتدایی و یک بار مصرف، بلکه حق استمراری است. بر همین منوال مردم در ترک دین، مذهب، و عقیده نیز آزادند. نمی‌توان هیچ‌کس را بر فعل یا ترک فعل یک عملی دینی - از آن حیث که دینی است - مجبور یا مجازات کرد. ثالثاً همه گزاره‌های دینی اگر چه برای مؤمنان محترمند، اما قابل گفت‌وگو، قابل نقد و قابل سؤال هستند. کشیدن هاله قداست پیرامون باورهای دینی باعث تقویت آنها نمی‌شود، بلکه به ضعیف نگاه داشتن آنها می‌انجامد. تا زمانی که توجیه لازم برای پذیرش گزاره‌های دینی در یک گفت‌وگوی خردمندانه ارائه نشود و ارزش‌های دینی به جو غالب تبدیل نشوند الزام قانونی آنها نادر است.

می‌توان ادعا کرد در زمان ما، یعنی حداقل در نیم قرن اخیر، عرف عقلانی این موارد سه گانه را از حقوق بشر تلقی کرده است، عرف متدینان نیز به تدریج برابری حقوقی، آزادی‌های دینی و قابل گفت‌وگو بودن کلیه احکام مرتبط با انسان را تلقی به قبول کرده و دین‌داری خود را با این حقوق سه گانه هماهنگ نموده است. در واقع پس از پذیرش آن که موارد یاد شده یقیناً از حقوق بشر به شمار می‌روند، در تعارض احکام دینی با حقوق یاد شده با تقدم حقوق بشر، در گزاره سنتی دینی به نحوی از انحاء (از قبیل نسخ، متغیر یا موسمی بودن حکم، زمانی مکانی بودن حکم و مانند آن...) تصرف شده است.

از دیدگاه لائیک یکی از ارکان استقلال دولت از ادیان، استقلال حقوق بشر، حقوق شهروندی، قوانین اساسی و موضوعه، خط مشی‌های عمومی و سیاست‌گذاری‌ها از ادیان است، به این معنا که هیچ یک از موارد یاد شده بر اساس دین، در پرتو دین یا در انطباق با اصول دین تبیین نشوند. به عبارت دیگر، دین هیچ مرجعیتی در حقوق و قانون و خط مشی و سیاست‌گذاری عمومی ندارد و در حوزه عمومی فاقد هر گونه مرجعیت است. بنابراین اگر چه دین‌داران در جامعه مدنی آزادند که دین‌ورزی کنند، اما هیچ یک از نهادهای عمومی (اعم از دولت، شهرداری‌ها، نهادهای آموزشی و عمومی و...) مجاز نیستند بر اساس ضوابط و ارزش‌های دینی فعالیت کنند. تفکیک و جدایی نهادهای عمومی از دین، ضامن آزادی و استقلال هر دو است. نهادهای دینی حق دخالت در عرصه عمومی را ندارند و دولت و دیگر نهادهای عرصه عمومی نیز، مجاز به دخالت در امر دین نیستند. در عرصه عمومی نه حق

ویژه و امتیازی برای دین‌داری وجود دارد، حتی اگر اکثریت جامعه را تشکیل دهند و نه مرجعیتی برای دین و ارزش‌های دینی در قوانین و مقررات عمومی. به این ترتیب از این دیدگاه حقوق بشر مستقل از دین تعریف می‌شود. از جمله مؤیدات رویکرد لائیک به حقوق بشر آن است که فرض کنیم، استناد و مرجعیت دینی برای مواد حقوق بشر مجاز باشد؛ در این صورت با توجه به تنوع و تکثر ادیان، تعالیم کدام دین مرجع حقوق بشر خواهد بود؟ اگر چنین مرجعیتی را برای چند دینی که پیروان بیشتری دارند، قائل شویم، باز سؤال قبلی باقی می‌ماند، به علاوه هر دینی چندین مذهب دارد، در تدوین حقوق بشر (بر فرض که دین خاصی را به عنوان مرجع انتخاب کردیم) مرجعیت را به کدام مذهب آن دین بدسیم؟ و در مرحله سوم، در هر دین و مذهبی نیز قرائات متفاوتی موجود است، بر فرض انتخاب یک دین و مذهب خاص به عنوان مرجع، مرجعیت را باید به کدام قرائت دینی و مذهبی داد؟ با انتخاب یک دین و مذهب و قرائت خاص، دو مشکل دیگر پیش می‌آید: یکی این که حقوق پیروان ادیان دیگر رعایت نمی‌شود و دیگر این که به طور کلی حقوق ناباوران به مطلق دین نادیده گرفته می‌شود؛ بنابراین چاره‌ای باقی نمی‌ماند جز این که حقوق بشر را، از مطلق اعتقاد دینی و غیر دینی مستقل کنیم؛ به این معنی که حقوق را از آن مطلق انسان بدانیم و برای هیچ اعتقاد دینی حق ویژه یا امتیازی قائل نشویم، ثانیاً در تدوین حقوق بشر به هیچ یک از تعالیم دینی استناد نکنیم، حقوق بشر را در پرتو آن تدوین نکنیم و هیچ ارزش دینی را مرجع حقوق بشر ندانیم، یعنی در یک کلمه، در حوزه حقوق بشر لائیک باشیم. بر این اساس در موارد توسعه حقوق بشر نیز همانند خود حقوق بشر نمی‌توان با استناد به ارزش‌ها و تعالیم دینی، از ورود مواردی به قلمرو و حقوق بشر جلوگیری کرد. در همه این موارد اگر تنها مانع، تعالیم و ارزش‌های دینی و امور مذهبی است، بی‌هیچ تردیدی باید به مخالفت آنها بی‌اعتنایی کرد و به پیروان ادیان گوشزد نمود که شما آزادی در مسائل شخصی خود دین‌داری کنید، اما حقوق بشر امری فراتر از امور شخصی است و ادیان مجاز نیستند جز در زندگی شخصی و جامعه مدنی دخالت کنند. حوزه عمومی در مقابل تعالیم و ارزش‌های دینی مسدود است. به همین دلیل باید بدون هیچ دغدغه‌ای به موارد جدیدی که وارد حوزه حقوق بشر می‌شوند، خوش آمدگفت و با پذیرش آنها اثبات کرد که دین خارج از زندگی شخصی و جامعه مدنی هیچ جایگاهی ندارد.

از زاویه مقابل، یعنی دیدگاه دینی، رویکرد لائیک پذیرفتنی نیست و اشکالات وارد شده از سوی این رویکرد به امکان مرجعیت ارزش‌های دینی برای حقوق بشر، دارای پاسخ و

بازتاب اندیشه ۷۹

حقوق بشر،  
لائیسیته  
و دین

مردود است. دین باوران معتقدند، لائیک‌ها برای دین‌زدایی از عرصه عمومی به مبنایی اثبات نشده و قابل مناقشه اتکا می‌کنند، و با اتکا به آن مبنای خود حقوق ویژه و امتیازاتی قائل می‌شوند که به هیچ وجه قابل دفاع نیست. دین باوران دیدگاه خود را درباره نحوه حضور دین در قلمرو حقوقی بشر، طی چند نکته تبیین می‌کنند:

نکته اول؛ انسان‌ها در برخورداری از حقوق بشر کاملاً مساوی هستند. دین باوران و دین ناباوران به لحاظ حقوقی برابرند. اعتقاد به هیچ دین و آیینی برای پیروان آن، حق ویژه یا امتیاز ایجاد نمی‌کند. بر همین اساس دین ناباوران و لائیک‌ها نیز نباید از حق ویژه یا امتیازی برخوردار باشند. این‌که پیروان ادیان در حوزه عمومی (ویژه ادارات دولتی، نهادهای آموزشی و بهداشتی) حق استفاده از نمادهای دینی خود را نداشته باشند، نقض آزادی‌های دینی مطرح در مواد ۱۸ و ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و تبعیض منفی علیه ادیان و به نفع لائیسیته است. حوزه عمومی ملک مشاع همه شهروندان است و عدم جواز استفاده شخصی از نمادهای دینی از جمله پوشش زنان مسلمان در حوزه عمومی (در کشورهایی مانند فرانسه، آلمان و ترکیه) مخالف حقوق بشر و فاقد مستندات لازم حقوقی است.

نکته دوم؛ ادیان موجود به ویژه ادیانی که بیشترین پیروان را در سطح جهان دارند، از جمله ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) که بیش از نیمی از مردم جهان از پیروان آنها به شمار می‌روند، دارای تعالیم و ارزش‌های مشترک متعددی هستند. این مشترکات به حدی است که می‌توان از پیروان ادیان خصوصاً ادیان ابراهیمی اردوگاهی تشکیل داد که در حوزه حقوق بشر از مطالبات و انتظارات یکسانی برخوردار باشد. مطالبات و انتظاراتی که در تقابل با لائیسیته قرار دارند. اعتقاد به کرامت انسان، معنی بخشی خداوند به زندگی، باور به جهان دیگر، جایگاه رفیع اخلاق در زندگی، ممنوعیت امور خلاف اخلاق و امنیت عمومی و احترام خانواده از جمله این ارزش‌ها و تعالیم مشترک ادیان است. قرار نیست مستند مواد حقوق بشر، موارد اختلافی ادیان و مذاهب و قرائت‌های متفاوت آنها باشد تا بحث از تعیین این دین و آن مذهب و آن قرائت مطرح شود، و نتیجه کنار گذاشتن مطلق ارزش‌های دینی باشد. بنابراین اشکال لائیک‌ها در این حوزه پذیرفتنی نیست.

نکته سوم؛ هر کسی در امور شخصی، در حوزه خصوصی و در جامعه مدنی مجاز است هر گونه که میل دارد، زندگی کند. افراد در حوزه عمومی نیز از حقوق کاملاً برابری

برخوردارند. در این دو امر میان دین‌داران و دین‌ناباوران تفاوتی نیست. اما بحث اصلی در حقوق و قوانین و مقررات حوزه عمومی از جمله حقوق بشر و حقوق شهروندی است. چرا ارزش‌های دینی در این حوزه فاقد مرجعیت است؟ براساس کدام مبنای فلسفی و معرفت‌شناختی از دین در حوزه عمومی سلب مرجعیت شده است؟

برای ایضاح بیشتر این پرسش بنیادی، احکام حوزه عمومی از جمله حقوق بشر در مقایسه با ارزش‌های دینی و لائسیسته به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته اول؛ مواردی که امکان اتخاذ سه موضع درباره آنها ممکن است، موضع مشروط به دین‌داری، موضع مشروط به نفی دین‌داری (یا مشروط به رویکرد عرفی و لائیک) و موضع لاقتضاء نسبت به دین، مقصود از موضع سوم، موضعی خنثی و بی‌طرف نسبت به دین است. در چنین موضعی حکم صادره نه به نفع دین است نه علیه دین، نه به نفع لائسیسته است و نه علیه آن. در مواردی که امکان اتخاذ مواضع سه‌گانه وجود دارد، منصفانه‌ترین موضع همان موضع بی‌طرف و لاقتضاء است. با اتخاذ چنین موضعی دین‌داران و لائیک‌ها از حقوق یکسانی برخوردار خواهند بود و احکام صادره در مورد دین‌باوران و دین‌ناباوران یکسان اجرا خواهد شد.

این موارد مشکوک امروز از مهم‌ترین چالش‌های حوزه حقوق بشرند و از مباحث فرضی، ذهنی و احتمالات دور از واقع به شمار نمی‌روند. اشاره به برخی از مضادیق این موارد مشکوک، اهمیت این بحث را اثبات می‌کند:

الف) آیا باید در تعلیمات عمومی ابتدایی در مدارس دولتی، بلکه در همه تعلیمات عمومی اجباری، بر اساس ایمان به وجود خدا عمل کرد یا به گونه‌ای که گویی خدا مرده است؟ واضح است که والدین کودکان حق دارند فرزندانشان را در مدارس خصوصی مذهبی یا لائیک مطابق اعتقادات خود تربیت کنند، اما در مدارس عمومی دولتی چه باید کرد؟ به‌ویژه در جوامعی که دین‌باوران در اکثریت مطلق هستند، آیا تعلیمات عمومی آموزش و پرورش باید با مرجعیت ارزش‌های دینی مشترک تعریف شود یا با نفی آنها و اشاعه مبانی لائسیسته؟ واضح است که تعلیمات عمومی ابتدایی از مهم‌ترین بخش‌های حوزه عمومی است و در ترسیم آینده فرهنگی جهان، بیشترین تأثیر را دارد.

ب) آیا باید برنامه‌های و وسایل ارتباط جمعی عمومی را با مرجعیت ارزش‌های مشترک دینی سامان داد یا با نفی آنها؟ نمی‌توان از تأثیر شگرف وسایل ارتباطی جمعی در فرهنگ سازی غفلت کرد. دین‌باوران و دین‌ناباوران هر یک حق دارند وسایل ارتباط جمعی خصوصی

داشته باشند، اما وسایل ارتباط جمعی عمومی را باید بر اساس کدام خط مشی و سیاست اداره کرد؟ به عنوان مثال می توان از نحوه مواجهه با پدیده فیلم های مستهجن سخن گفت.

ج) آیا روابط آزاد جنسی خارج از ازدواج (به ویژه پیش از ازدواج) از جمله حقوق بشر است؟ پاسخ لائیسیتته به این پرسش مثبت است، مهم رضایت طرفین است. پاسخ دینی به مساله منفی است. علاوه بر رضایت دختر و پسر، رضایت خداوند نیز شرط است و خداوند از هر گونه رابطه جنسی خارج از خانواده بیزار است. در رویکرد دینی نهاد خانواده بسیار مهم و تنها نهادی است که روابط جنسی در آن مجاز به شمار می رود. از نگاه دینی هرگونه رابطه جنسی خارج از ازدواج ممنوع است و این گونه روابط از حقوق بشر محسوب نمی شود. حال آن که از نگاه لائیک این گونه روابط از حقوق بشر است.

د) آیا همجنس گرایی از حقوق بشر است یا خیر؟ پاسخ لائیک مثبت است، مهم رضایت طرفین است. تمایل جنسی به جنس مقابل یا به همجنس، به طرفین رابطه بستگی دارد و نهی دینی نمی تواند مرجعیت مقبولی در سلب این حقوق باشد. از نگاه دینی همجنس گرایی امری مطرود، قبیح و خلاف نوامیس الاهی است و محل کیان خانواده به شمار می رود و هرگز نمی توان آن را در زمره حقوق بشر دانست.

ه) مرگ از روی ترحم یا کشتن بیماران یا سالمندانی که پزشکان از سلامتی و رفع کسالت آنان قطع امید کرده اند؛ آیا تمهید مقدمات مرگ آنها یا به عبارت دیگر، راحت کردن آنها با اجازه بستگانشان و یا با اجازه قبلی از خود بیمار مجاز است یا خیر؟ آیا این از حقوق بشر است یا خیر؟ دین باوران چنین جوازی را ناامیدی از رحمت خداوند می دانند و بر این باورند که مرگ و زندگی به دست اوست و تا وقتی که انسانی به نحوی از انحاء زنده است و نفس می کشد، اگر چه به کمک دستگاه شرعاً و اخلاقاً مجاز نیستیم موجبات مرگ او را فراهم آوریم. نفس انسان محترم است و خودکشی یا دیگرکشی در هیچ شرایطی از حقوق او محسوب نمی شود. در مقابل ناباوران به خدا و آخرت، کاهش رنج بیمار و یا راحتی بستگان او را مهم می دانند و بر اساس رضایت یکی از آن دو، مرگ از روی ترحم را مجاز می شمارند.

توجه به پنج مصداق فوق از موارد چالش لائیسیتته و دین باوری در حوزه حقوق بشر، نشان می دهد بحث در این زمینه اساساً مبنایی است. در چنین بحث مبنایی ای نمی توان به گزاره اثبات نشده یا تابوی مدرن حوزه عمومی یا حقوق بشر بالذات امری لائیک است استناد کرد. در اینجا دو باور کاملاً پایه ای مطرح است، یک باور قائل به پذیرش دین و

ارزش‌های مذهبی است و باور دیگر حداقل حوزه عمومی را، بدون کمترین حق دخالت دین و خداوند ترسیم می‌کند. انتخاب هر یک از این دو باور به قبول یا عدم قبول دین یا حداقل تعیین قلمرو نفوذ ارزش‌های دینی بستگی دارد. نمی‌توان به این پرسش بنیادی با پیش‌فرض اثبات نشده و غیرقابل دفاع حوزه عمومی مستقل از مرجعیت ارزش‌های دینی است پاسخ داد.

## ● اشاره

هر چند ایشان کوشیده است دیدگاه لائیک و دینی را در زمینه حقوق بشر مقایسه و ارزیابی کند، ولی به جهت آن که این دو دیدگاه به‌طور کامل بررسی و ارزیابی نشده و نویسنده به وضوح عقیده و دیدگاه خود را در این باره اظهار نکرده است؛ از بررسی این بخش نوشتار صرف‌نظر می‌شود و بخش اول مقاله را ارزیابی می‌کنیم.

ایشان در بخش اول مقاله، با طرح سه محور چالش بین حقوق بشر و دین، معتقد است در قرائت نو اندیش از ادیان الهی، هر سه محور چالش به نفع حقوق بشر حل شده است. لکن این عقیده جای بسی تأمل دارد که به اختصار به برخی اشکالات آن اشاره می‌کنیم:

### ۱. محور اول: برابری حقوق انسان‌ها

ایشان گفته است: «مهم‌ترین محور چالش حقوق بشر با قرائت‌های سنتی از ادیان، برابری حقوق انسان‌ها است.» وی در این زمینه به نمونه‌هایی از قبیل نابرابری حقوق جنسیتی و عدم نسخ احکام بردگی و امتیازات خاص برخی عالمان دین در حوزه سیاسی اشاره کرده است. ولی به تصریح ایشان در قرائت نو اندیش از ادیان الهی، در این زمینه‌ها برابری وجود دارد.

اشکال عمده نگاه برابر به همگان اعم از زن و مرد، برده و آزاد، عالم و جاهل و... در همه مسایل این است که موجب می‌شود حکمت و تناسب از میان برود. در این نگاه حق و باطل، نور و ظلمت، علم و جهل، خوب و بد، بزرگی و کوچکی و دوستی و دشمنی کفر و ایمان رنگ می‌بازند و به مفاهیمی بی‌ارزش تبدیل می‌شوند که هیچ تأثیری در هیچ حکمی ندارند. زن بودن هیچ اقتضایی غیر از اقتضات مردانگی ندارد و مرد بودن هیچ اقتضایی غیر از اقتضات زنانگی ندارد.

برده‌ای که برای از میان بردن اسلام و مسلمانان سلاح به دست گرفته و به جنگ با مسلمانان آمده و به اسارت مسلمانان درآمده، همان حقوق و احترام‌ها را داشته باشد که مؤمنان آزاد دارند. و در حوزه سیاست و ولایت، عالم فقیه عادل و آگاه، با جاهل بی‌تقوا، در موقعیتی برابر باشند نگاه برابر به تمام انسان‌ها، در تمام حقوق، نگاهی غیرحکیمانه و نامعقول است. اگر انسان اندکی در آیات آفاق و انفس که خداوند متعال برای هدایت خلق قرار داده است تأمل کند، خواهد دید که همه چیز در عالم متفاوت است و هر چیزی احکام و



اقتضائات خاص خود را دارند و هیچ یک از این تفاوت‌ها به بی‌عدالتی حمل نمی‌شود. چون خداوند متعال از روی علم و حکمت، متفاوت آفریده و احکام متناسب آنها را حکیمانه جعل کرده است: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»؛ «پروردگار ما کسی است که خلقت هر چیزی را (متناسب با آن) آفرید و سپس هدایت کرد» و «كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ»؛ «هر چیزی نزد او مقدار و اندازه دارد».

اشکال دوم چنین بینشی که مهم‌تر از اشکال اول بوده این است که، با عقیده به حق انحصاری خداوند متعال در جعل احکام منافات دارد و خدا و خلق و مولا و عبد مفهوم خود را از دست می‌دهند. وقتی پذیرفتیم که این حقوق و احکام متفاوت، جعل خداوند است، تنها او است که می‌تواند آنها را نسخ و حکم جدیدی را به جای آن جعل نماید و مفهوم عبودیت تنها و تنها تسلیم و فرمان برداری امر مولای خویش باشد، مگر آن که به یقین ثابت شود خداوند حکمی از احکام آنها را تغییر داده است و امروزه به دلیل انقطاع وحی و غیبت صاحب العصر<sup>ع</sup> امکان یقین به چنین تغییری از سوی خداوند متعال پس از اثبات اصل حکم، به‌طور طبیعی محال است.

نتیجه آن که این ادعای آقای کدیور یا قرائت نواندیش مبنی بر این که «هیچ یک از این امور سه گانه، ذاتی ادیان نبوده‌اند بلکه از احکام متغیر و زمانمند دینی به شمار می‌روند». این ادعا کاملاً بی‌دلیل است و هیچ برهان قاطعی بر آن اقامه نشده بلکه خلاف عقل و شرع است.

## ۲. محور دوم: آزادی دینی

وی گفته است: «دومین محور چالش، آزادی‌های دینی و مذهبی است». ایشان در این زمینه به مجازات سنگین ارتداد (خروج از دین) و محدودیت تبلیغ ادیان دیگر و ممنوعیت تظاهر یا ترک اعمال دینی یا فعل محرّمات مذهبی در ملاء عام اشاره کرده که از نظر نواندیشان خلاف آزادی دینی است و مردم باید در این امور آزاد باشند.

این عقیده نیز در حقیقت نشأت گرفته از همان اشتباه اول است. زیرا وقتی انسان، مؤمن و کافر را مساوی ببیند، دلیلی نمی‌بیند که مؤمن در تبلیغ مراسم آزاد باشد ولی کافر محدودیت داشته باشد، مؤمن در تظاهر به اعمال ایمانی آزاد باشد ولی دیگران در تظاهر به اعمال ضددینی محدودیت یا ممنوعیت داشته باشند! لذا اگر چه انسان‌ها در انتخاب دین آزادند و هیچ کس نمی‌تواند کسی را به پذیرش عقیده‌ای مجبور کند، زیرا عقیده مساله‌ای قلبی است که هیچ کس نه توان اجبار قلب را دارد و نه حق آن‌را، اما در عین حال در جامعه اسلامی باید مظاهر اسلامی و عدل اسلامی و قانون اسلامی پیاده شود و دین نایاوران حق انجام هر کاری و تبلیغ هر مرامی را در چنین جامعه‌ای ندارند و فقط در صورتی می‌توانند در جامعه اسلامی زندگی کنند که به احکام عمومی و قوانین آن احترام قائل شوند کدام عقل می‌پذیرد که حکومت اسلامی که مکلف به نشر معارف و احکام اسلام و حفظ حیثیت و کيان اسلامی و حکام آن است، دست کفار و مشرکان و منافقان و معاندان و دشمنان را در ضربه زدن و القای شبهات شیطانی باز بگذارد!

در دنیایی که صرفاً برای ورود و خروج از یک کشور به کشور دیگر این همه قوانین و مقررات دارند، چگونه می‌توان پذیرفت که ورود و خروج از دین هیچ قانونی نداشته باشد. چنین افکاری قطعاً از روی ظاهر بینی، دنیازدگی و حقیر شمردن دین نشأت می‌گیرد. اینان به آثار و تبعات سوء این آزادی توجه نکرده‌اند؛ زیرا چنین آزادی علاوه بر تحقیر دین، موجب می‌شود که منافقان و منفعت طلبان و دنیاگرایان هر گاه به سود خود دیدند که مسلمان شوند، اظهار اسلام می‌کنند و هر گاه به منفعت آنان بود که یهودی شوند به آن دین می‌گرایند و باز در صورت ایجاب مصلحت دنیوی‌شان، به اسلام بازگردند. و یا بخواهند از این طریق اسلام را به استهزاء بگیرند مانند یهودیانی که در صدر اسلام به قصد تمسخر و ضربه زدن، تصمیم گرفتند که عده‌ای صبح اسلام آورند و شب از اسلام روی برگردانند تا اسلام را تحقیر کنند و خداوند پیامبرش را از طریق وحی از نقشه آنان آگاه ساخت.

### ۳. محور سوم: غیرقابل گفت‌وگو بودن تمام احکام دینی

آقای کدیور گفته است: «سومین محور چالش، غیرقابل گفت‌وگو بودن و فراتر از نقد دانستن احکام و تعالیم دینی از سوی پیروان آن دین است؛ چنان‌که از نظر ایشان ضوابط و احکام دینی، نیازی به توجیه عقلانی ندارند و پس از ایمان آوردن به اصول اعتقادی، باید احکام را نیز متعبدانه پذیرفت.» متأسفانه تعبد که از ارکان اصلی دین می‌باشد در نظر نواندیشان کم ارزش و بلکه بی‌ارزش جلوه کرده است.

در نتیجه خود را خدای خود و بنده خود انگاشته و آنچه که با عقول ناقص خود که به نقص و خطاپذیری آن نیز اعتراف دارند، درک می‌کنند، می‌پذیرند و آنچه که درک نمی‌کنند، نمی‌پذیرند و در نتیجه بسیاری از احکام شرعی به خصوص تمام تفاوت‌های حقوقی را منکر می‌شوند، تنها به دلیل آن که توجیه عقلانی برای آن نمی‌یابند. آن هم به این مفهوم که عرف عقلایی و عقل خودبنیاد چنین حکمی را بر نمی‌تابد. و حال آن که مفهوم تعبد اطاعت عبد از امر مولا است چه این که وجه آن را بفهمد و چه نفهمد. البته دین هیچ گاه راه شناخت و معرفت و دانستن حکمت و علل احکام را نبسته است و لذا هر مسلمانی می‌تواند برای فهمیدن وجوه احکام تلاش نماید، البته حق ندارد در صورت نیافتن وجه آن، از اطاعت امری که با دلیل قطعی از مولایش رسیده است، شانه خالی کند. این رویه در تمام امور و شئون زندگی انسان‌ها جاری و ساری است و این‌گونه نیست که انسان‌ها با چنین روالی ناآشنا و نامأنوس باشند. مثلاً وقتی رئیس یک اداره به زیر دست خود بگوید فلان پوشه و پرونده را بیاور، اگر زیر دست وجه آن را نفهمید حق ندارد، اطاعت نکند. اگر سر باز حکمت دستور به عقب نشینی توسط فرمانده را نفهمید، حق ندارد اطاعت نکند.

بدون شک همه احکام قابل گفت‌وگو است، اما فقط برای ارتقای معرفت و کشف حکمت‌ها و علت‌ها و وجوه احکام نه برای پذیرفتن یا نپذیرفتن، زیرا پذیرش معلول یقین به صدور حکم از مولا است نه معلول گفت‌وگو.